

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در مقدمات واجب مطلق و مشروط در
کلام محقق نائینی بود عرض شد که مرحوم نائینی
اصل را در قضایای حقیقه و خارجیّه، بر وجود
علمی موضوع در قضایای خارجیّه و وجود فرضی
موضوع در قضایای حقیقه گذاشتند و بر این اساس
مطالب خودشان را بار کردند، که بطلان این مطلب
و نظریه خدمت رفقا عرض شد.

بر اساس آن مقدماتی که ایشان ترتیب دادند
صحبت به این جا رسید که موضوع در قضایای
حقیقه (نه در قضایای خارجیّه که به عنوان فرض
وجود در این جا لحاظ شده) ممکن است که مقید
شود به قیود غیراختیاری، البته آن قیود یا در خود
نفس وجوب دخالت دارد و ملاک برای اصل
وجوب است که تعبیر به واجب مشروط می شود یا
این که خود زید دخالت در مصلحت واجب دارد نه
در مصلحت خود وجوب، خود وجوب به حالش

محفوظ است، فرض کنید مولا به عبد می گوید باید
فلانی را اکرام کنی، اکرام یک مساله‌ای است که
وجوب زمانش هم مشخص است منتهی اکرام باید
به این نحو باشد فلان غذا را شما باید برای این اکرام
در نظر بگیرید غذا دخالت در اصل وجوب ندارد
دخالت در ملاک برای اصل خود وجوب نیست،
بلکه مصلحت برای واجب است .

مرحوم آقا می فرمودند یک وقتی ما آقای
شاهرودی را دعوت کرده بودیم منزل (با آقای
شاهرودی ارتباط و رفت و آمد داشتند، با مرحوم
آقای سید محمود شاهرودی) و اتفاقاً منزل ایشان هم
درختی داشت من یادم نمی آید چون هنوز مثل الان
به تنه نرسیده بودیم که ایشان از نجف مراجعت
کردند والده ما می گفت در آن جا یک درخت سدری
بود و مرحوم آقای شاهرودی که خواسته بودند بیایند
گفته بودند آقا سید محمد حسین می آیم به شرط این
که یک غذای کله جوش درست کنی، می گفتند:
پدرت هم خیال کرد ایشان می خواهد سهل بگذرد و
خلاصه ما یک غذای مفصلی درست کرده بودیم
ایشان آمده بودند در ایوان نشسته بودند (شاید بعد

از درس) این درخت سدر را هم آب داده بودند و
خیس کرده بودند و یک هوای خوبی و آقای
شاهرودی می‌گفت: بین آقای سیدمحمدحسین
همین جا، این درخت سدر بهشت چه صفایی دارد،
شما برای ما در این جا فراهم کردی و خیلی
سرخوش بودند وقتی شام آوردیم گفتند: آقا محمد
حسین کله جوشت کو؟ من جدی به تو گفتم شوخی
نکردم، من از باب تواضع نگفتم، گفتم ما خیال
کردیم شما می‌خواهید مثلاً سهل بگذرد و زحمت
نباشد، گفتند نه من آن را بیشتر از همه دوست دارم،
گفتم حالا این را بخورید شب دیگر، جمعه بعد، یک
شب دیگر از آن که دوست دارید...

این کله‌جوش آقای شاهرودی دخالت در
واجب دارد نه در اصل‌الوجوب وقتی که میزبان
می‌آید مهمانی را دعوت می‌کند آن غذایی که مهمان
بدش می‌آید نمی‌گذارد جلویش، عجب آدمی هستی
ما را دعوت کردی و آن چیزی که ما نمی‌خواهیم...،
این شرط معاشرت نیست آنچه را که او دوست دارد
لذا می‌گویید شما چه غذایی دوست دارید؟ می‌گوید

هرچی بود بود، یا می گوید فلان چیز را درست کن.
در مقدمه واجب مرحوم نائینی می فرماید که
مقدمه دخالت در اصل وجوب ندارد آنچه که موجب
مصلحت ملزومه برای واجب است یک امر دیگری
است، آن مثلا تحقق یک شیئی است فرض کنید
اصلاح ذات البین دخالت برای مثلا اصل وجوب
دارد که می گوید دعوت کنی فلانی و فلانی را با هم
حالا اگر فرض کنید فلانی بود و فلانی نبود اصلاح
ذات البین محقق نمی شود آن مصلحت ملزومه برای
وجوب اکرام، اصلاح ذات البین است و آن اصلاح
ذات البین در صورتی است که هر دو فرد باشند نه
این که فقط یک فرد باشد، چون دیگر نتیجه ای بر آن
مترتب نمی شود. منتهی در آن به اصطلاح نسبت به
وقت دیگر آن شرط برای وجوب نیست مثلا وقت،
وقتی است که مثلاً ليله الجمعة باشد که در
ليلة الجمعة که آن از تهران می آید به زیارت حضرت
معصومه آن هم که در این جا هست این تلاقی در آن
شب قرار بگیرد. حالا اگر به جای ليله الجمعة یک
شب دیگر فرض کنید شب دوشنبه آن شخص می
آمد این وجوب اکرام به حال خودش باقی بود چون

الان آن مصححت در این شب تحقق پیدا می کند.
پس وقت در این جا به عنوان شرط وجوب
نیست شرط وجوب در این جا عبارت است از قیدی
که آن قید، اصلاح است آن قید، من باب مثال ایجاد
داعی برای سخا و بخشندگی برای حصول یک
غرض دیگری است، حالا آن وقت، شرط واجب
است آن کیفیت اکرام، شرط واجب است ولی در
اصل وجوب دخالت ندارد.

این ها را ما باید خوب متوجه باشیم صرف نظر
از کلام مرحوم نائینی از لسان روایات بفهمیم که این
قید یا شرط یا ظرفی را که امام علیه السلام برای
تحقق واجب در خارج لحاظ می کند.. و این را هم
بدانید خیلی این مساله مهمی است در بسیاری از
موارد ما می بینیم که مساله به این کیفیت است که
اصلا شرط برای چیز یک مطلب دیگر است حالا
فرض کنید شارع به یک کیفیت دیگر ذکر کرده است
همین اشکال و اشتباهی را که الان بسیاری از افراد
مرتکب شده اند و صلاه را در مسافرت های امروزه
و متداوله تمام می خوانند ناشی از این قضیه است که

فرض کنید یک مطلبی را شارع گفته یک قیدی یا شرطی را شارع آورده و این ها تصورشان بر این است که این شرط دخالت در اصل وجوب دارد در حالتی که اصلاً دخالتی در اصل وجوب ندارد آن دخالتش چیز دیگر است آن چیز دیگر ملاک است و این حالا به عنوان حکمت است یا به عنوان شرط یا دخالتی در واجب هم حتی ندارد، نه به واجب مربوط است نه به وجوب.

در آیه شریفه می فرماید ... **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ...** ﴿البقرة، ۱۸۵﴾ خب در این جا اگر شما واقعاً بخواهید به شرطیت این توجه کنید پس باید بگویید: اگر این ملاک برای وجوب است، انسان در حضر هم که باشد اگر در عسر است باید نماز را شکسته بخواند آن چه عسری است که در سفر موجب قصر است ولکن در حضر موجب قصر نیست؟ مگر سفر و حضر فرق می کند؟ چه فرق می کند؟ که یک نفر از سفر چهارفرسخ بیاید در حضر می گویند باید نماز را تمام بخوانی همین مسافت را با همین کیفیت برعکس کنند می گویند

باید قصر کنی چه فرقی کرد؟ همان خر را سوار می‌شود اگر خر سیاه است در هر دو اگر سفید است خر سفید است همان خر را سوار می‌شود یا بگویند ماشین را سوار می‌شود خر بگوئیم که اقلماً بگویند عسری در این جاست ولی ماشین که می‌گویند امروزه نه آقا جان همان زمان سابق را می‌گوئیم همان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همان شتر را سوار می‌شود از مدینه می‌رود چهار فرسخ آن طرف‌تر به آن جا که می‌رسد نماز را باید قصر بخوانی حالا آنجا فرض کنید سه ماه مانده همان شتر را سوار می‌شود مسافت را می‌آید به این جا که می‌رسد نخیر لا یرید بکم الیسر این جا که رسیدی باید نماز را تمام بخوانی این چه فرقی است؟ دیروز عرض کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیست روز در جنگ تبوک رفتند و در آن جا بیست روز بودند، چه عسری است که باید نماز را قصر بخوانند؟ تمام این مدت بیست روز را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز قصر خواندند چون نمی‌توانستند قصد اقامت کنند هیچ معلوم نیست فردا

برمی گردند بر نمی گردند جنگ کی شروع می شود؟
اصلا می شود یا در این جاست یا جای دیگر انتقال
پیدا می کند انسان وقتی برای یک جنگ در یک جا
حرکت می کند نمی تواند قصد اقامت عشره ایام داشته
باشد لذا همین طور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
تا بیست روز بیش از بیست روز بیست و یکی دو روز
نماز را قصر خواندند، چه عسری در آن جا بود که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قصر خواندند؟

این جاست که این فتوای شکمی [داده می
شود] اصلا بدون توجه به این مساله که وقتی مولا
در مقام انشاء یک موضوعی را با قیود در نظر می گیرد
یک مجتهد باید بفهمد که این قید آیا قید احترازی
است یا نه یک قید مسامحی و یک توضیح و این
هاست و کیفیت دخالت آن قید و شرط به لحاظ
دخالت در اصل وجوب یا در واجب را هم باید
تشخیص بدهد که این قید و شرط دخالت در اصل
وجوب دارد یا واجب.

مرحوم نائینی می فرماید نسبت به قیود
غیر اختیاریه خب مسلم است که فوق دائره الوجوب،
شارع آن را لحاظ می کند و شارع نمی تواند در تحت

دائره تکلیف قیود غیراختیاریه را ملاحظه بکند، مثل وقت یا استطاعت نسبت به حج یا زمان نسبت به صوم و امثال ذلک، زیرا قید غیراختیاری از نظر ماهیت و هویت طبعی خودش نمی‌تواند در اختیار مکلف باشد پس چگونه ممکن است که شارع یک قضیه حقیقیه را که موضوع را مفروض الوجود در نظر گرفته است مترتب کند به اطلاقیت به یک قیدی که حصول آن قید اصلا در اختیار مکلف نیست؟! اصلا معقول است؟ معقول نیست.

پس بنابراین به این لحاظ (البته من خیلی سریع این‌ها را می‌گوییم بدون توضیح توضیح داده شده دیگر نیازی نیست ما خیلی رد نشویم یعنی مطالبی که می‌گوییم مال پنج یا شش صفحه تقریرات مرحوم نائینی است نیازی به توضیح در این جا دیگر نمی‌بینم) پس این قیدی را که الان شارع در این جا آورده است و برای این موضوع قرار داده چون قید غیراختیاری است این برمی‌گردد به واجب مشروط و شرط برای اصل وجوب، فرض کنید مثل زوال نسبت به ظهر یا صلاه ظهر یا وقت شهر رمضان

نسبت به صوم شهر رمضان یا فرض کنید استطاعت
بالنسبه به حج که این ها همه اش شروط غیر اختیاریه
است استطاعت در اختیار انسان نیست شخص که
نمی تواند برود خانه مردم را بزند تا این که استطاعت
پیدا بکند یا حاصل می شود برایش یا نمی شود
حاصل نشد که نشد، شد هم که شد این مساله به این
کیفیت در کلام مرحوم نائینی مطرح شد و عرض شد
اشکالی که بر این مساله وارد است در مباحثی که قبل
از مطالب مرحوم نائینی مطرح شد که آن قید یا شرط
غیر اختیاری (که دخالت در اصل وجوب دارد) در
جایی است که شارع آن وجوب را از نظر داعی
نفسانی معلول برای تحقق شرط نداند، یعنی وجوب
از نظر انبعاث طلب در نفس مولا به نحوی باشد که
بدون آن شرط اصلا داعی و طلبی در نفس مولا
منبعث نشود فرض کنید مثل چی؟ مثل صلاه آیات
نسبت به شرط تحققش که وقوع حوادث از زلزله و
صواعق و کسوف و خسوف و صوت مهیب و امثالهم
است یا مثلا وجوب قصر به نسبت سفر خب فرض
کنید کسی صدسال به سفر نرود قصر برایش واجب
نیست وجوب اتمام بالنسبه به حضر کسی در سفر

باشد بر او تمام نیست مگر این که از حدّ معتاد خارج بشود و بعد کثیرالسفر پیدا بکند آن ملحق به حضر خواهد شد لذا در قضیه سفر و در حضر شارع انسان را مکلف به سفر یا حضر نکرده بالنسبه به خود صلاه ممکن است انسان بالنسبه به یک مصلحتی سفر برایش ضرورت پیدا کند می خواهد شخصی را انقاز کند یا برای تداوی برود جایی سفر برایش واجب است ولکن بالنسبه به خود صلاه که شارع برای قصر در صلاه مکلف را ملزم به اتیان سفر کند شارع چنین الزامی نکرده. یا برای اتمام نفس صلاه نه برای امور دیگر شارع مکلف را ملزم به اسکان و بقاء در وطن بکند که چنین چیزی ما نداریم چرا؟ چون قصر و اتمام صلاه دو تکلیفی است که معلول تحقق موضوع خودشان هستند موضوعشان محقق شد، شد نشد، نشد قصر در صلاه، در سفر است بنده نمی خواهم سفر بروم تا آخر عمرم این واجب و ان کتتم مریضاً او علی سفر فعدّه من ایام اخر مال صوم است راجع به قصر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر بنده تا آخر عمرم به این آیه قرآن نمی خواهم عمل کنم

شارع می گوید اشکال ندارد من تا آخر عمرم
نمی خواهم سفر بروم می خواهم در قم بمانم
می گوید برای جنابعالی از محالات است حالا کسان
دیگر بخواهند من نمی خواهم به این اصلا عمل بکنم
این را دیگران هم به ما می گویند از ما بهتر چند روز
می گذرد جایی نمی خواهی بروی، چیزی، هوس،
جایی سفری بابا خودمان هم نخواهیم شما ما را
چشم می زنید بالاخره از چشم شما هم که شده هفته
دیگر مجبورم بروم چشم می زنید نمی گذارید آرام
باشیم حالا یک کسی می گوید بنده تا آخر عمرم
صدسال است از قم بیرون نمی روم گفتم دیروز یکی
زیارت امام رضا علیه السلام نمی رفت و می گفت
ولی حی که نمی رود به ولی میت سر بزند گفتم آن
بابو آن آقا بابو مثل این که یک مقدار مطلب برایش
مشتبه شده نمی خواهد نخواهد اشکال ندارد یک
کسی تا آخر عمر نماز قصر نمی خواند نه گناه کرده
هیچ کاری انجام نداده یک کسی هم نه اصلا بلند
می شود بنده نه برای مداوا می خواهم بروم جایی نه
این که برای رفع یک مساله معضله اصلا امروز که
روز سه شنبه است یا دوشنبه بنده دنگم گرفته برای

این که نمازم را قصر بخوانم بروم سفر، شارع می گوید برو خود همین، نه برای چیز دیگری برای این که نماز ظهر و عصر امروز را قصر بخوانم می روم چهارفرسخی قم نماز را قصر می خوانم و برمی گردم قم، این درست است و هیچ اشکالی ندارد البته یک مقدار می گویند کم دارید!! ولی از نظر شارع کتک و مُتکی در کار نیست. خب الان در این جا شرط برای قصر محقق شده و من هم رفتم مسافرت اصلاً مسافرت رفتم به خاطر این، به خاطر این که زورم که به خدا نمی رسد این طوری کم می گذارم چهاررکعت از نمازش کم می گذارم گفت خدایا نذر من را بده تا سه روز برایت روزه بگیرم گفت حالا که نمی دهی آن سه روز را که نمی گیرم هیچ، سه روز از نوزده و بیست و یکم و بیست و سوم را هم می خورم من حواسم جمع است حالا که قضیه این است آن بهترین روزهای ماه رمضان را می خورم که دیگر حواست جمع باشد که ما هرچه می گوئیم انجام بدهی.

یا فرض کنید برعکسش، آن جا عرض شد

مساله وقت ما چه دلیلی داریم بر این که خصوص
وقت دخالت در اصل وجوب دارد، جناب نائینی چه
کسی گفته فرض کنید وقت صلاه ظهر وقت زوال
است وجوب صلاه ظهر در وقت زوال منجز می شود
چه دلیلی داریم بر این که خود اصل وجوب صلاه
هم زوال وقت شرط وجوب آن است؟ نخیر، شرط
برای اصل وجوب مصلحت ملزمه‌ای است (دقت
کنید) که آن مصلحت ملزمه با اتیان به صلاه ظهر
برای انسان حاصل می شود و بدون اتیان به صلاه
ظهر حاصل نمی شود این شرط برای انشاء تکلیف به
صلاه است بر انسان، منتهی وقت وجوب چه موقع
است؟ وقت وجوب نه خود وجوب وقت آن واجب
یا وجوب عبارت است از وقت زوال حالا اگر این
زوال محقق نشد وقتش هم دست آدم است محقق
نشد انسان می رود سفر، سفرش را هم یک طوری
تنظیم می کند یا تنظیم شده نه این که دست خودش
باشد به سمت غرب حرکت می کند دقیقا نقطه مقابل
حرکت خورشید یعنی دقیقا موازی با حرکت
خورشید این هم حرکت می کند شما می خواهید
بروید شام یا سوریه، حالا سوریه در همان قسمت

باز انحراف دارد می‌روید مثلاً به قسمت غرب به
قسمت اروپا و فرانسه و انگلیس و یعنی قسمت
غرب را می‌روید ساعت ده صبح هم راه می‌افتید و
حرکت می‌کنید مثلاً می‌روید در آن جا تمام مسیری
را که شما دارید طی می‌کنید دو ساعت قبل از ظهر
است (البته در صورتی که سرعت [شما مساوی
سرعت زمین] باشد البته سرعت زمین بیشتر از طیاره
و این هاست) خوب یک کسی می‌گوید ما بلند
می‌شویم این را ادامه می‌دهیم هنوز که وقت زوال
نیامده، بیست و چهار ساعت همین طوری در
دو ساعت قبل از ظهر دور زمین می‌چرخیم.

تلمیذ: سرعت هواپیما بیشتر است برای من اتفاق
افتاد وبعد از ظهر راه افتادم قبل از ظهر رسیدم به
مقصد و دوباره نماز خواندم.

خیلی خوب کار خوبی کردید اگر نمی‌خواندید
هم خدا با شما کاری نداشت چون یک بار در
بیست و چهار ساعت نماز ظهر واجب است حالا
احتیاطش خوب است اگر هم احتیاط می‌کنید
احتیاط ما را هم بکنید درست است با این کیفیت این

چیزتر، حالا شاید آن قبل بوده نظر من قبل است اگر
یک چنین سرعتی را شما در نظر بگیرید.

آن وقت ایشان در این جا یک اشکالی می کنند
مرحوم نائینی برای این که این مساله اتفاق نیفتد یک
کسی بگوید چنین محذوری ممکن است در این جا
داشته باشد خب در این جا شخص نباید نماز بخواند
ایشان می گویند در این جا تفویت واقع موجب
می شود که انسان نماز بخواند شما خیلی سریع
می توانید جواب بدهید وقتی که شیء دخالت در
اصل وجوب دارد پس دیگر ما واقعی در این جا
نداریم چه واقعی داریم؟ وقتی که زلزله ای نیاید نماز
آیاتی نداریم تفویت واقعی نشده پس این که شما به
خاطر دفع این اشکال می فرمائید مساله تفویت واقع
می آید و باعث می شود که شما در این جا نماز را
بخوانید وقتی که شما خود آن شرط را به عنوان شرط
برای اصل وجوب گرفتید پس دیگر واقعی وجود
ندارد و وقتی واقع وجود نداشت تفویت معنا
نخواهد داشت .

حالا این به اصطلاح مقدمه برای ادامه ببینید
چطور تغییر مبانی اصلا به طور کلی تکلیف را یک

دفعه از اباحه به وجوب و ریشه برمی گرداند چقدر
این اختلاف در مبانی در خود اصول زاویه پیدا
می کند با سرّ مطلب.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ